

## نسبت حق تعیین سرنوشت و دموکراسی از منظر حقوق بین‌الملل

غلامعلی قاسمی \*

امینه مؤیدیان \*\*

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۹/۲۰

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۳/۱۳

### چکیده

به موجب حقوق بین‌الملل، مردم از حق تعیین سرنوشت برخوردارند و بر اساس آن می‌توانند آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را پیگیری نمایند. حق مردم برای تعیین شکل سازمان اجتماعی‌شان، مبتنی بر قسمت اول تعریف مزبور است؛ یعنی حق حکومت کردن بر خود. لیکن در مورد اینکه آیا حق تعیین سرنوشت شامل حق داشتن یک حکومت دموکراتیک هم است یا خیر، اختلاف نظرهایی وجود دارد. مقاله حاضر با به‌کارگیری روش توصیفی - تحلیلی از طریق تبیین نسبت میان دو مفهوم حق تعیین سرنوشت و دموکراسی بر اساس عناصر و ارکان مبنایی آنها به ارزیابی موضوع پرداخته است. نسبت حق تعیین سرنوشت ملت‌ها در حقوق بین‌الملل به عنوان اصل پشتیبان حقوق بشر با دموکراسی، به دلیل تنوع زیاد حقوق و آزادی‌های فردی به عنوان ارزش‌های مبنایی حق تعیین سرنوشت، نسبتی پیچیده و چندوجهی است. حقوق مدنی و سیاسی جزء «جدایی‌ناپذیر و ضروری» مفهوم دموکراسی است؛ لذا تعیین سرنوشت سیاسی و مدنی در چارچوب ساختار حکومتی دموکراتیک به خوبی تأمین می‌گردد. رابطه تعیین سرنوشت اقتصادی و اجتماعی با دموکراسی به مانند تعیین سرنوشت سیاسی و مدنی، ذاتی و لاینفک نیست؛ حقوق اقتصادی و اجتماعی به دلیل نقش‌آفرینی در فعلیت یافتن حقوق سیاسی و مدنی به

---

\* دانشیار حقوق بین‌الملل، دانشگاه قم

g.ghasemi43@gmail.com

\*\* دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه قم

moaiedian@yahoo.com

نحوی غیرمستقیم در دایره مفهوم دموکراسی قرار می‌گیرند. لذا حق بر توسعه اقتصادی و اجتماعی در چارچوب حکومت دموکراتیک به عنوان پیش‌شرط لازم برای تعیین سرنوشت سیاسی و مدنی حاصل می‌گردد. اقلیت‌ها و گروه‌های فرهنگی ضمن شناسایی و احترام به فرهنگ متمایز آنها در نهادهای تقنینی، اجرایی و قضایی در رابطه با دموکراسی مانند سایر افراد آن جامعه حاملان یکسان و تمایزناپذیر حقوق سیاسی، مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تلقی می‌شوند، نه اعضای جوامع فرهنگی که باید از حقوق متمایز فرهنگی برخوردار باشند.

### کلید واژگان:

حق تعیین سرنوشت، حق تعیین سرنوشت اقتصادی، حقوق بشر، حقوق بین‌الملل، دموکراسی.

## مقدمه

به موجب اسناد بین‌المللی، «همه مردم از حق تعیین سرنوشت برخوردارند و به موجب آن می‌توانند آزادانه وضعیت سیاسی<sup>۱</sup> خویش را تعیین و توسعه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خود را پیگیری نمایند». این تعریف در قسمت اول، مردم را مجاز می‌داند که «حق تعیین سرنوشت داخلی و خارجی» خود را اعمال کنند؛ یعنی استحقاق آنها برای تعیین آزادانه «وضعیت سیاسی». در این تعریف، عبارت «وضعیت سیاسی» به «وضعیت سیاسی بین‌المللی»، یعنی جایگاه مردم در مقابل سایر ملت‌های جهان و واژه «آزادانه» هم به «عدم مداخله و نفوذ خارجی» اشاره دارد. قسمت دوم تعریف نیز بیانگر استحقاق مردم برای تعیین و پیگیری توسعه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی آزادانه خود بر مبنای حق تعیین سرنوشت است. منطقاً حق مردم برای تعیین شکل سازمان اجتماعی‌شان مبتنی بر قسمت اول مفهوم حق تعیین سرنوشت است؛ یعنی حق حکومت کردن بر خود. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که: آیا حق تعیین سرنوشت شامل حق داشتن یک حکومت دموکراتیک هم است؟ یعنی حق مردم به انتخاب حکومت بر اساس رأی‌گیری آزاد یا همان حق بر دموکراسی؟ بین نویسندگان و صاحب‌نظران در این زمینه اختلاف نظر وجود دارد. دکترین حقوقی اثبات‌گرا با دیده تردید به دموکراسی به عنوان حقی بین‌المللی می‌نگرد و در نتیجه وجود آن را در میان هنجارها و استانداردهای بین‌المللی انکار نموده، استدلال می‌نماید که وجود حق مبهم مشارکت سیاسی در اسناد حقوق بشری، قابلیت تفسیر در قالب حق دموکراسی ندارد؛ در حالی که رویکرد جدید حقوق بین‌الملل آن را مشتمل بر حق برخورداری از حکومت دموکراتیک نیز می‌داند. ارائه پاسخ مستدل به پرسش مزبور مستلزم تبیین نسبت میان حق تعیین سرنوشت و دموکراسی و کنکاش در خصوص این مسئله است که آیا دموکراسی از اجزاء و عناصر این حق است یا اصولاً یک مفهوم سیاسی و فاقد ابعاد حقوقی بین‌المللی است که تعریف مشخص و منجزی نیز ندارد؟ تبیین این رابطه در خصوص سئوالات فرعی پژوهش مستلزم طرح بحث در مورد حق تعیین سرنوشت و تحولات آن و مفهوم دموکراسی است. اما مهم‌ترین ضرورت پرداختن به موضوع این پژوهش، تعامل فزاینده حقوق بشر و صلح و امنیت بین‌المللی و ضرورت دستیابی به صلح و امنیت پایدار است. رویدادهای سال

۲۰۱۱ جهان عرب و اعتراضات مردمی و سرنگونی رژیم‌های اقتدارگرا در تونس، مصر و لیبی به دنبال نقض‌های جدی حقوق بشر، بیانیه پطروس غالی، دبیر کل اسبق ملل متحد در کنفرانس جهانی وین سال ۱۹۹۳ با این مضمون که: «دموکراسی به منزله چهارچوبی است که حقوق بشر در آن به بهترین وجه تضمین می‌شود»، اعلامیه وین<sup>۱</sup> ۱۹۹۳ که به ارتباط میان دموکراسی، حقوق بشر و توسعه اشاره کرده و اعلامیه هزاره که ضرورت‌های جدید جامعه بین‌المللی را دموکراسی و حقوق بشر معرفی نموده، اهمیت پرداختن به این مسئله را دو چندان کرده است.

هدف از طرح موضوع، تقویت گفتمان حقوقی بین‌المللی در سطح مراکز علمی پژوهشی و دانشگاهی کشور است. لذا مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی، با کنکاش پیرامون مفهوم حق تعیین سرنوشت در حقوق بین‌الملل به ارزیابی موضوع می‌پردازد. مباحث در دو بخش کلی تنظیم شده است: بخش اول تحت عنوان «حق تعیین سرنوشت و تحول مفهومی آن» و بخش دوم تحت عنوان «تعریف و توجیه دموکراسی» است. در پایان نیز با استدلال بر اساس مباحث قبل، نتیجه پژوهش ارائه شده است.

به دلیل اهمیت اساسی حق تعیین سرنوشت در حمایت از حق‌های بشری، پیرامون آن و نیز موضوع دموکراسی پژوهش‌های فراوانی صورت گرفته است. اخوان خرازیان در مقاله «حق تعیین سرنوشت در چارچوب ملل متحد» به بررسی قلمرو این حق در اسناد بین‌المللی پرداخته و شیوه حکومتی دموکراتیک را بهترین شیوه اعمال حق تعیین سرنوشت دانسته است. توسلی نائینی و فرناز شیرانی در مقاله «حق تعیین سرنوشت در اسلام و حقوق بین‌الملل معاصر» به مقایسه جایگاه این حق در اسناد بین‌المللی و اسناد اسلامی پرداخته‌اند. امیدی در مقاله «گسترش مفهومی حق تعیین سرنوشت: از استقلال ملل تحت سلطه تا حق بر دموکراسی برای همه» به تحولات مفهومی این حق در سه بستر تاریخی پرداخته است. از نظر نویسنده، این ایده ابتدا با هدف مشروعیت‌بخشی به تجزیه امپراتوری‌های شکست خورده در جنگ جهانی اول و بعد از آن و در دوره زمانی بعد از جنگ جهانی دوم به معنای استقلال سرزمین‌های تحت استعمار و انقیاد بیگانگان و از سال ۱۹۷۰ این حق با مفهوم حاکمیت دموکراسی برای همه جهت‌گیری شده است. تحقیق دیگری به قلم کتایون بشکاردانا و رضا اسلامی تحت عنوان «حق بر دموکراسی در

1. "Vienna Declaration and Program of Action", GA/CONF.157/23, 12 July 1993.

حقوق بین‌الملل معاصر» به تبیین حق بر دموکراسی از طریق تحلیل حقوق مشارکتی مندرج در کنوانسیون‌های حقوق بشر پرداخته است. نگارنده در این مقاله ضمن توصیف تحول مفهوم حق تعیین سرنوشت در تاریخ حقوق بین‌الملل، تلاش نموده است تا به تبیین حق بر دموکراسی بر مبنای اسناد بین‌المللی بپردازد و در نهایت دلالت مستقیم حق تعیین سرنوشت بر تأسیس حکومت دموکراتیک را رد نموده، آن را صرفاً متضمن مفهوم اراده عمومی به عنوان رکن اساسی در فرایند تشکیل دولت و تداوم مشروع آن می‌داند. نکته حائز اهمیت این است که همه پژوهش‌های مزبور به صورت توصیفی درصدد تبیین حق بر دموکراسی در حقوق بین‌الملل بر آمده‌اند و نتایج حاصله نیز دستاورد این رویکرد به موضوع تحقیق است و این همان وجه تمایز این پژوهش‌ها با تحقیق حاضر است. این مقاله در تلاش است تا از طریق تحلیل عناصر مبنایی حق تعیین سرنوشت و دموکراسی و تبیین نسبت و رابطه میان آنها به ارزیابی جایگاه حق بر دموکراسی در حقوق بین‌الملل بپردازد.

## ۱. حق تعیین سرنوشت و تحول مفهومی آن

حق بر تعیین سرنوشت به عنوان اصل پشتیبان حقوق بشر<sup>۱</sup> جزء آن دسته از هنجارهای حقوق بین‌الملل است که از نظر مفهومی در طول حیات سازمان ملل متحد عمیقاً متحول شده است. این حق که در بافت تاریخی استعمارزدایی به صورت جدی وارد عرصه حقوق بین‌الملل شد تا به ملت‌های در بند استعمار، استقلال خارجی اعطا نماید، رفته رفته به یک حق اساسی برای تضمین و پشتیبانی مؤثر حقوق بشر در جهان فرا استعماری بدل شد.<sup>۲</sup> توسعه تدریجی مفهوم حق ملت‌ها بر تعیین سرنوشت خود به عنوان حقی درون‌مرزی، از این واقعیت ناشی شد که چنانچه حاکمان در داخل مرزها حق تعیین سرنوشت مردم را نقض نمایند، مردم مستقل از سلطه و استعمار خارجی نیز دست به گریبان جنگ‌ها و آشوب‌های محلی خواهند شد که اساس عدالت و

۱. زمانی، سیدقاسم، *جامعه بین‌المللی و حقوق بین‌الملل در قرن بیست و یکم مجموعه مقالات اهدایی به استاد دکتر محمد رضا ضیایی بیگدلی*، تهران: شهر دانش، چاپ اول، ۱۳۹۲، ص ۱۶۷.  
 ۲. اسلامی، رضا و کنایون بشکار دانا، *حق بر دموکراسی در حقوق بین‌الملل معاصر*، مجله حقوقی بین‌المللی، سال بیست و نهم، ۱۳۹۱، شماره ۹۷، صص ۴۶ و ۷۱.

صلح جهان را به مخاطره می‌اندازند.<sup>۱</sup> بر همین مبناست که در حقوق بین‌الملل معاصر، حق تعیین سرنوشت ملتها در دو بُعد خارجی و داخلی بررسی می‌شود.

### ۱.۱. بُعد خارجی حق تعیین سرنوشت (استقلال یا همگرایی با یک دولت موجود)

حق تعیین سرنوشت در عرصه بین‌المللی همانند بسیاری از موازین حقوق بشری در واکنش به عدم کارکرد صحیح این حق در نظام‌های داخلی رشد کرده است. امروزه حق تعیین سرنوشت دارای دو بُعد داخلی و خارجی است که چالشی بودن بُعد خارجی آن نمود بیشتری دارد. از زمان فروپاشی امپراتوری‌های اتریش، مجارستان و عثمانی بعد از جنگ جهانی اول تا تلاش‌های صورت گرفته سرزمین‌های مستعمره برای کسب استقلال بعد از جنگ جهانی دوم و همچنین تا زمان فروپاشی یوگسلاوی سابق همواره بین تلاش‌های صورت گرفته برای اعمال حق مذکور و تمایل دولت‌ها برای حفظ اقتدار و تمامیت ارضی خود از سوی دیگر تعارض وجود داشته است.<sup>۲</sup> اگرچه انتظار می‌رفت با پایان استعمار تعارضات، به تدریج کم‌رنگ‌تر گردد، ولی واقعیت این است که اعمال این حق کماکان در بسیاری از مناطق جهان موضوع اختلاف جدی است. این امر به ویژه در آفریقا بسیار مشاهده می‌شود؛ چرا که بر پایه مرزهای بجا مانده از استعمار، دولت‌هایی به وجود آمده‌اند که قومیت‌های متفاوتی که گاه با یکدیگر عداوت بسیار دارند، به اجبار در داخل این مرزها دور هم جمع گردیده‌اند. جدایی سودان جنوبی از سودان از اینگونه موارد است.<sup>۳</sup>

در آفریقا، نخستین بار، کنگره خلق کاتانگا از کمیسیون آفریقایی حقوق بشر تقاضا نمود تا حق استقلال کاتانگا را از کشور زئیر مورد شناسایی قرار دهد. کمیسیون ضمن رد تقاضا، استدلال نمود که صرفاً در مواردی که اراده مردمی نادیده گرفته شود و امکان مشارکت در حکومت به آنان داده نشود یا موارد نقض گسترده حقوق بشر به وقوع بپیوندد، امکان اعمال خودمختاری از طریق جدایی امکان‌پذیر است. بدین ترتیب، این قضیه استقلال را در مواردی خارج از استعمار و

1. Roth. B. R. (2000), (b), *Evaluating Democratic Progress in Democratic Governance and International Law*, Cambridge: Cambridge University Press. p 508.

۲. زمانی، سیدقاسم، پیشین، ص ۱۸۱.

۳. همان، ص ۱۸۵.

سلطه بیگانه به رسمیت شناخت.<sup>۱</sup> در پرونده «کوبین مگوانگا گونمه» علیه کامرون، مردم کامرون جنوبی ادعا می‌کردند که از بقیه مردم کامرون مجزا و در حاشیه نگه داشته شده و از حق داشتن نمایندگی در حکومت و توسعه محروم شده‌اند. آنان ادعا نمودند که حکومت کامرون حق آموزش آنان را سلب نموده و در نظام حقوقی و حقوق مربوط به زبان آنان تبعیض روا داشته است. کمیسیون پس از احراز مفهوم ملت بر اساس یافته‌های کارشناسان یونسکو، نتیجه‌گیری نمود که ساکنین کامرون جنوبی ملتی‌اند که امکان اعمال حق خودمختاری در داخل یک دولت و در قالب تشکیل حکومت محلی، کنفدراسیون و فدراسیون برای آنها وجود دارد، مگر اینکه نقض گسترده حقوق بشر و انکار مشارکت در امور عمومی صورت گرفته باشد. در دو پرونده مطرح شده علیه سودان که به صورت یکجا در کمیسیون آفریقایی ارزیابی شد،<sup>۲</sup> باز هم کمیسیون ضمن اشاره به دولت‌های دارای ترکیب مختلط نژادی، نژاد را عامل قاطع تشخیص ملت دانست و به بررسی حقوق ملت‌های بومی و حمایت از آنان در برابر سوءاستفاده خارجی و داخلی پرداخت و چنین نتیجه‌گیری نمود: که مردم دارفور بر مبنای ماده ۱۲ منشور آفریقایی، ملت محسوب شده، اقدامات نظامی انجام گرفته علیه آنها نقض گسترده حقوق فردی و اجتماعی از جمله نقض ماده ۲۲ منشور آفریقایی محسوب می‌شود.<sup>۳</sup>

اعمال بُعد خارجی حق تعیین سرنوشت در قضیه درخواست جدایی ایالت کبک از کشور کانادا در دیوان عالی این کشور نیز مطرح شد. بدین ترتیب که وزیر دادگستری دولت فدرال کانادا از دیوان عالی فدرال تقاضا نمود به سه پرسش پاسخ دهد که سؤال دوم به موضوع مقاله حاضر ارتباط دارد: آیا حقوق بین‌الملل به مجلس یا دولت کبک حق می‌دهد که به صورت یک‌جانبه از کانادا جدا شود؟ دیوان عالی کانادا از نظریات مشورتی قضات دیوان بین‌المللی دادگستری و کمیسیون حقوق بین‌الملل کمک گرفت. پروفیسور جیمز کرافورد و پروفیسور لوزس وایلد هابر بر این اعتقاد بودند که حقوق بین‌الملل کنونی از تمامیت ارضی دولت‌ها حمایت بعمل می‌آورد و

1. Shelton, Dinah: " Self – Determination in Regional human right law: Kosovo Cameroon", *The American Journal of International law*, Vol. 10, p 64.

2. Sudan Human Rights Organization v. Sudan and Center on Housing Rights and Evictions v Sudan 13-27 May 2009, Gambia.

3. All People shall be equal, they shall enjoy the same respect and shall have the same rights. Nothing shall justify the domination of people by another.

۴. زمانی، سیدقاسم، پیشین، ص ۱۸۷.

قسمتی از سرزمین یک دولت نمی‌تواند به صورت یک‌جانبه اعلام استقلال نماید. اما پروفیسور توماس فرانک و پروفیسور آلن پله و پروفیسور ژرژ ابی صعب، نظری مغایر داشتند و بر این اعتقاد بودند که حقوق بین‌الملل در این زمینه ساکت است و در این سیستم قاعده‌ای وجود ندارد که جدایی یک‌جانبه را مجاز یا ممنوع بداند و در صورتی که سرزمین جدا شده بتواند به صورت مؤثر موجودیت پیدا کند، باید تشکیل آن دولت را مشروع دانست.<sup>۱</sup> از طرف دیگر، در قضیه کوزوو در سال ۲۰۱۰، دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه خود میان صدور اعلامیه استقلال و جدا شدن قسمتی از سرزمین از دولت مادر، قائل به تفکیک گردید و صرف صدور اعلامیه استقلال را با هیچ قاعده حقوقی بین‌الملل در تعارض ندید، ولی بیش از این نیز به شرح قواعد حقوقی نپرداخت و با امتناع از بررسی جدایی‌طلبی در مواقع نقض گسترده حقوق بشر، از شناسایی حقی مثبت بر اعلام استقلال خودداری ورزید.

## ۱.۲. بُعد داخلی حق تعیین سرنوشت ( توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی ... در چارچوب دولت موجود)

اگرچه اختلاف رأی در خصوص بُعد داخلی حق تعیین سرنوشت به گستردگی اختلاف نظر در بُعد خارجی آن نیست، لکن این بدین معنا نیست که تحولات مفهومی حق تعیین سرنوشت در این ارتباط وجود ندارد. در برهه‌ای از زمان، حکومت‌ها نسبت به افرادی که در حوزه صلاحیتشان زندگی می‌کردند، از حاکمیت مطلق برخوردار بودند و ادعا می‌کردند که نحوه رفتار آنها با اتباعشان صرفاً موضوعی در چارچوب صلاحیت آنهاست.<sup>۲</sup> حقوق بین‌الملل سنتی به عنوان حقوقی که منحصرأ بر روابط میان دولت‌ها، حکومت دارد، تعریف شده بود؛ بر همین اساس، تنها دولت‌ها مشمول حقوق بین‌الملل بوده، بر مبنای آن دارای حقوق بودند. افراد تحت عنوان حقوق بین‌الملل دارای حقوقی نبودند و نمی‌توانستند به قواعد حقوق بین‌الملل استناد کنند. در نتیجه چنانچه دولتی تعهد می‌کرد نسبت به افراد خارجی خوش‌رفتاری داشته باشد، در واقع این امر،

۱. عزیز، ستار، استقلال کوزوو: بررسی مشروعیت جدایی یک‌جانبه در حقوق بین‌الملل، مجله حقوقی، نشریه مرکز حقوقی بین‌المللی معاونت حقوق و امور مجلس ریاست جمهوری، ۱۳۸۷، شماره ۳۸، صص ۱۱ و ۱۵.

2. Wallace, Rebecca M.M, (2002), *International Law*, Published by Sweet & Maxwell limited , 100 Avenue Road, Swiss Cottage London NW3 3PF.p 231.



تعهد دولت در مقابل دولت متبوع افراد خارجی بود و در صورت تخلف و نقض حقوق افراد، صرفاً دولت متبوع آنها عندالاقضا می‌توانست از دولت متخلف شکایت کند یا غرامت بخواهد. چنین تعریفی از حقوق بین‌الملل ناچار این نتیجه منطقی را در پی داشت که رفتار دولت‌ها نسبت به اتباع خود در چهارچوب حقوق بین‌الملل ننگد و رسیدگی به نقض حقوق بشر از سوی یک دولت نسبت به تبعه خود فقط در صلاحیت محکمه داخلی و وفق قوانین آن کشور بود و دولت یا دولت‌های دیگر نمی‌توانستند در این زمینه دخالت کنند.<sup>۱</sup> به تدریج، اندیشه مداخله بشردوستانه در قرن هفدهم، استفاده از زور را به وسیله دیگر دولت‌ها برای متوقف کردن بدرفتاری دولتی نسبت به اتباع خودش، در صورتی که این بدرفتاری آنقدر گسترده و وحشیانه باشد که وجدان جامعه جهانی را تکان دهد، مشروع و قانونی دانست.<sup>۲</sup> این نظریه بسیار مورد سوءاستفاده واقع شد و اغلب دستاویزی برای اشغال یا تهاجم به کشورهای ضعیف بود. پس از خاتمه جنگ بین‌الملل اول، انتظار می‌رفت که در میثاق جامعه ملل، مقرراتی در این خصوص درج گردد و حق افراد و گروه‌ها در قبال هیئت حاکمه مورد حمایت قرار گیرد، لیکن چنین نتیجه‌ای حاصل نشد. میثاق در مواد ۲۲ و ۲۳ خود، دو قاعده را بیان می‌کرد که به طور ضمنی در بردارنده مفهوم حق تعیین سرنوشت خارجی بودند. ماده ۲۲ میثاق نظام قیمومت جامعه ملل را ایجاد کرد.<sup>۳</sup> این ماده در مورد مستعمرات پیشین دولت‌هایی اجرا می‌شد که در جنگ جهانی اول شکست خورده بودند. این مستعمرات تحت نظام قیمومت جامعه ملل درآمدند. دولت‌های فاتح جنگ با جامعه ملل توافق کردند که این سرزمین‌ها را تا رسیدن به خودمختاری کامل اداره کنند. طبق ماده ۲۲ میثاق، نیروهای اداره‌کننده متعهد شدند سالانه گزارش انجام مسئولیت‌های خود را به جامعه ملل تقدیم دارند.<sup>۴</sup> در نهایت با تصویب منشور سازمان ملل متحد، میثاق حقوق مدنی و سیاسی و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، اصل سیاسی تعیین سرنوشت وصف حقوقی یافت. ماده ۱ مشترک میثاقین، گویای احترام موسع به حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود در بُعد داخلی است. بدین معنی که مردم از طریق تعیین آزادانه وضعیت سیاسی و توسعه اقتصادی، اجتماعی و

۱. مهرپور، حسین، *نظام بین‌المللی حقوق بشر*، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ چهارم، ۱۳۹۰، ص ۲۰.

2. Buergethal, Thomas, (1995), *International Human Rights in a Nutshell*, Second Edition West Publishing, p 3

3. United Nation General Assembly Resolution, no. 2625, 24 October 1970.

۴. مهرپور، حسین، پیشین، صص ۲۴-۲۵.

فرهنگی، تعیین‌کننده نهایی سرنوشت خود هستند. عبارت «تمامی مردم» در ماده ۱، دلالت ضمنی بر تمامی مردمی که تحت استعمار و سلطه نیروهای بیگانه، و همه آنهاست که در کشورهای مستقل زندگی می‌کنند، دارد.<sup>۱</sup>

اعلامیه اصول همکاری و روابط دوستانه میان دولت‌ها<sup>۲</sup> با تأکید بر این امر که عدم پذیرش حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود به منزله نقض حقوق بشر است، ضرورت وجود این حق را برای حاکمیت تمام مردم یک سرزمین توجیه کرده است. این اعلامیه مقرر می‌دارد که به موجب اصل حق تعیین سرنوشت، «تمامی مردم» حق دارند آزادانه وضعیت سیاسی خود را تعیین نمایند. هرچند قطعنامه‌های مجمع عمومی در سلسله مراتب منابع حقوق بین‌الملل در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری، در مرتبه پایین‌تری از معاهدات و عرف قرار دارند، زمانی که قطعنامه‌ای به اتفاق آرا تصویب می‌گردد، به احتمال قوی، ترجمان عرف بین‌المللی یا رویه دولت‌هاست. این نظر در رأی نیکاراگوئه توسط دیوان بین‌المللی دادگستری مورد اشاره قرار گرفته است. دیوان در این رأی اشاره دارد: «قواعد مذکور در قطعنامه ۲۶۲۵ بیان عرف بین‌المللی است».<sup>۲</sup>

در تفسیر عمومی شماره ۱۲، کمیته حقوق بشر بر وظیفه ارائه گزارش از ماده ۱ میثاق حقوق مدنی و سیاسی تأکید می‌کند. زمانی که کمیته از کشورها می‌خواهد فرایندهای سیاسی و قانونی را که اعمال حق تعیین سرنوشت را تسهیل می‌نمایند، توضیح دهند، مفهوم مورد نظر کمیته یک هنجار قانونی است که دلالت بر امری داخلی دارد. کمیته همواره کشورهای عضو میثاق را تشویق نموده است که در گزارش‌های خود درباره مشارکت در ساختارهای سیاسی و اجتماعی به طور مفصل توضیح دهند و در گفتگو با نمایندگان کشورهای عضو به طور منظم این مسئله مطرح می‌شود که «ملت» چگونه در حکومت کشور خود مشارکت می‌کنند.<sup>۳</sup> کمیته همچنین خطاب به کشورها متذکر می‌گردد: «حق تعیین سرنوشت همان انتخاب آزاد مردم برای تعیین

۱. اسلامی، رضا و کنایون بشکار دانا، پیشین، ص ۵۰.

2. E. Chadwick, (1996), *Self – determination Terrorism and the International Humanitarian Law of Armed Conflict*, Martinus Nijhoff publisher, p 61.

۳. اسلامی، رضا و کنایون بشکار دانا، پیشین، ص ۵۱.

نظام حکومتی خود است تا از این طریق بتوانند به توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دست یابند.<sup>۱</sup>

دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در نظریه مشورتی خود در قضیه صحرای غربی اعلام داشت: «استعمارزدایی باید متعاقب بیان واقعی و آزادانه اراده ملت حاصل شود». قاضی دیلارد نیز در نظریه جداگانه خود اعلام می‌نماید: «مردمانند که باید سرنوشت سرزمینشان را تعیین کنند نه سرزمین، سرنوشت مردم را».<sup>۲</sup> در نتیجه می‌توان گفت، امروزه اسناد و رویه بین‌المللی و دکترین حقوقی بر پذیرش این جنبه از حق خودمختاری اذعان دارند. در واقع برخلاف بُعد خارجی حق تعیین سرنوشت که جنبه استثنایی دارد و اعمال آن جز در موارد خاص، خلاف اصل است، جنبه داخلی حق تعیین سرنوشت به عنوان اصلی بی‌بدیل مورد پذیرش قرار گرفته و مورد تأیید جامعه جهانی است.

### ۱.۳. حق تعیین سرنوشت و اقلیت‌ها

از اواسط دهه ۱۹۶۰ که اکثریت سرزمین‌های تحت استعمار استقلال کسب کردند، مفهوم حق تعیین سرنوشت به اقلیت‌ها و مردم زیر سلطه کشورهای استبدادی تسری پیدا کرد.<sup>۳</sup> لذا تبیین نسبت حق تعیین سرنوشت و دموکراسی بدون توجه به وضعیت اقلیت‌ها تبیین صحیح و کاملی نیست. لذا ابتدا باید به این پرسش پاسخ داد که آیا به درستی اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل از حق تعیین سرنوشت برخوردارند؟ داخلی یا خارجی؟ کدامیک؟ بحث را با تعریف اقلیت آغاز می‌کنیم. اقلیت از واژه‌های مبهم در حقوق بین‌الملل است. در حقوق بین‌الملل برخی مفاهیم حقوقی تعریف واضحی ندارند. این وضعیت در مواردی رخ می‌نماید که آن مفهوم از حساسیت‌های خاصی برخوردار بوده، در رویکرد دولت‌ها نسبت به آن تفاوت نظر وجود داشته باشد. دیوان اروپایی حقوق بشر در قضیه «گورزلیک و دیگران علیه لهستان» بر این نکته تأکید نمود که ارائه تعریفی از «اقلیت ملی» بسیار مشکل است و خاطر نشان نمود تعریفی از مفهوم

1. R. Higgins, (1994), *Problems and Process: International Law and How We Use It*, Oxford: Clarendon Press. p 120.

۲. اسلامی، رضا و کتابیون بشکار دانا، پیشین، ص ۵۰.

۳. کاسسه، آنتونیو، *حقوق بین‌الملل عمومی*، ترجمه: حسین طراز کوهی، تهران: انتشارات میزان، چاپ سوم، ۱۳۹۱، ص ۳۴۱.

اقلیت در اسناد بین‌المللی از جمله کنوانسیون اروپایی حمایت از اقلیت‌ها ملی وجود ندارد.<sup>۱</sup> دادگاه بین‌المللی کیفری روندا نیز در قضیه «رواگاندا» به این خلاً اشاره نمود: «در مورد مفهوم گروه‌های ملی، قومی، نژادی و مذهبی تحقیقات وسیعی صورت گرفته است اما هنوز تعریفی دقیق و عام از آنها که در سطح بین‌المللی مورد قبول باشد وجود ندارد». البته قبل از این مراجع قضایی، در سیستم جامعه ملل و در نظام معاهدات اقلیت‌ها از مفهوم «جوامع» استفاده شده است. دیوان دائمی دادگستری در بررسی یکی از قضایا و در پاسخ به پرسش رئیس کمیسیون مختلط کنوانسیون یونانی-بلغاری، از این مفهوم تعریفی ارائه داده است که گروه‌های اقلیت مصداق حقیقی آن را تشکیل می‌دهند. این مرجع قضایی بین‌المللی سابق در نظریه مشورتی ۳۱ ژولای ۱۹۳۰ در پاسخ به پرسش کمیسیون مختلط، تعریف ذیل را از مفهوم جامعه ارائه داده است:

«گروهی از اشخاص که در کشور یا سرزمینی خاص زندگی می‌کنند و دارای نژاد، مذهب، زبان و سنت‌های خاص خود هستند و به واسطه هویت مشترک نژادی، مذهبی و زبانی و سنتی با همدیگر احساس همبستگی دارند و سنت‌ها و آیین خود را حفظ می‌نمایند و فرزندان‌شان را بر اساس فرهنگ و سنت‌های خویش آموزش می‌دهند و در این راستا به یاری همدیگر برمی‌خیزند».<sup>۲</sup>

روشن است که گروه‌های اقلیت نژادی، مذهبی و زبانی مصداق بارز تعریف فوق‌الذکرند. دیوان دائمی در قضیه «مدارس اقلیت در آلبانی» تعریف مندرج در نظریه مشورتی جوامع یونانی-بلغاری را یادآور می‌شود. لذا به نظر می‌رسد که این تعریف در رویه دیوان کاملاً تثبیت شده است.<sup>۳</sup>

فرانسیسکو کاپوتورتی، مخبر سازمان ملل در امور اقلیت‌ها، در گزارش سال ۱۹۷۹ خود به کمیسیون فرعی سازمان، اقلیت را این‌گونه تعریف می‌کند: «گروهی که از نظر عددی کمتر از بقیه جمعیت کشور بوده و در موقعیت غیرحاکم قرار دارند. این اعضا با داشتن تابعیت آن دولت خصایص قومی، مذهبی یا زبانی متفاوت از دیگر افراد کشور دارند، هر چند به صورت ضمنی

۱. عزیز، ستار، *حمایت از اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل*، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، چاپ دوم، ۱۳۹۴، ص ۷۰.

2. The Coreco – Bulgarian communities Case, p.21.

۳. عزیز، ستار، پیشین، ص ۸۴.

نسبت به حفظ فرهنگ، سنت‌ها، مذهب و زبان خودشان احساس همبستگی دارند.<sup>۱</sup> تعریف کاپوتورتی نشئت گرفته از تعریف دیوان دائمی در قضیه «جوامع یونانی - بلغاری» است. در هر دو تعریف، اقلیت به گروهی ساکن در کشور گفته شده است که با وجود برخورداری از تابعیت مشترک با دیگر افراد آن کشور، ویژگی‌های متفاوت با دیگران دارند. گروه‌هایی که از ترکیب عناصر عینی (زبان، نژاد، مذهب و سنت‌های ویژه) و ذهنی (احساس همبستگی برای حفظ آن صفات) تشکیل شده‌اند.<sup>۲</sup> در تعریفی دیگر از اقلیت آمده است: اقلیت گروهی از شهروندان است که به لحاظ عددی بخش کمتری از جمعیت را تشکیل می‌دهند و در حاکمیت کشور شرکت ندارند و دارای خصوصیات قومی یا زبانی و یا مذهبی متفاوت از اکثریت جامعه‌اند و نوعی حس همبستگی در آنها وجود دارد که از اراده جمعی برای بقا نشئت می‌گیرد و هدف آنها دستیابی به مساوات و برابری حقیقی و حقوقی با اکثریت است.<sup>۳</sup>

اما تعریفی که به نظر می‌رسد از سوی اکثر علمای حقوق بین‌الملل پذیرفته شده، این است: «اقلیت به گروهی از افراد اطلاق می‌شود که جمعیتی کمتر از بقیه مردم کشور و یا ایالتی از یک کشور را داشته و در حاکمیت حضوری مؤثر ندارند، اعضای این گروه از ویژگی‌های متفاوت قومی، مذهبی و یا زبانی برخوردارند و برای حفظ خصایص احساس همبستگی دارند. گروه‌های اقلیت بر حسب سکونت مجتمع یا پراکنده، تبعه یا بیگانه بودن و تقدم و تأخر سکونتشان در کشور، از حمایت‌های مندرج در نظام حقوق اقلیت‌ها برخوردار می‌شوند».<sup>۴</sup>

در نسبت‌سنجی بین حقوق اقلیت‌ها و حق تعیین سرنوشت، اصولاً حق تعیین سرنوشت از آن تمام مردمان یک سرزمین است و گروه‌های اقلیت مستقر در یک سرزمین نمی‌توانند به این حق از منظر اقلیتی خود استناد نمایند. گروه‌های اقلیت جزء افراد ملت‌اند و می‌توانند در کنار سایر افراد ملت از این حق برخوردار گردند. بر این اساس، یک گروه اقلیت نمی‌تواند اصل حق تعیین

1. Capotorti, Francesco, (1985), " Minorities ", in Rudolf Bemhard:ed Encyclopedia of Public International Law, vol.8.

۲. عزیزی، ستار، پیشین، ص ۹۰.

۳. خلف رضایی، حسین، ولی الله حیدرنژاد و حمید ناصری منشاوی، بررسی تطبیقی نسبت حق تعیین سرنوشت و حقوق اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل و نظام جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۷، ۱۳۹۶، شماره ۳، ص ۴۵.

۴. عزیزی، ستار، پیشین، ص ۱۳۶.

سرنوشت را مستمسک خود قرار دهد و از آن برای استقلال یا تعیین نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مستقل بهره ببرد. این تفسیر در رویه بین‌المللی نیز تأکید گردیده است. بی‌اعتباری جدایی‌خواهی اقلیت‌ها به استناد حق تعیین سرنوشت در رویه جهانی نیز تثبیت شده است. برای نمونه وضعیت منطقه «کبک» در کانادا، «چچن» در روسیه مؤید عدم مشروعیت استناد به حق تعیین سرنوشت برای جدایی است. همان‌طور که قبلاً ذکر شد، دیوان عالی کانادا با استفاده از نظریات مشورتی علمای برجسته حقوق بین‌الملل اعلام کرد که «خلق کبک» در نظام کنونی حقوق بین‌الملل از جنبه خارجی حق تعیین سرنوشت محروم است؛ زیرا حق تعیین سرنوشت در چارچوب احترام به تمامیت ارضی دولت‌های موجود تکامل یافته است و در تمامی اسناد بین‌المللی به ممنوعیت خدشه‌دار کردن تمامیت ارضی دولت‌ها اشاره شده است.<sup>۱</sup> آنچه مسلم است، این که امروزه دیدگاه حقوق بین‌الملل در قبال حق تعیین سرنوشت اقلیت‌ها بسیار محتاطانه و محافظه‌کارانه است. در رویکرد جامعه بین‌الملل، مرزهای دولت‌های تثبیت شده یک واقعیت انکارناپذیر و حق تعیین سرنوشت تنها با احترام به تمامیت ارضی قابلیت اعمال دارد.<sup>۲</sup> نهایت اینکه اصل حق تعیین سرنوشت به عنوان یک معیار رفتاری، مستلزم بیان آزاد و واقعی اراده مردم ذی‌نفع است و دولت‌ها باید از طریق توجه به اراده آزاد مردم به تصمیمات راجع به مردم دست یابند. رویدادهای سال ۲۰۱۱ جهان عرب و اعتراضات مردمی و سرنگونی رژیم‌های اقتدارگرا در تونس، مصر و لیبی و خواست مردم برای برقراری همه‌پرسی مؤید این امر است. علاوه بر این، در سال ۱۹۹۳ اعلامیه و برنامه عمل وین<sup>۳</sup> به ارتباط ذاتی میان دموکراسی، حقوق بشر و توسعه اشاره کرده است.

۱. خلف رضایی، حسین، ولی الله حیدرنژاد و حمید ناصری منش‌اوی، پیشین.

۲. عزیزی، ستار، پیشین، ص ۳۷۴.

3. "Vienna Declaration and Program of Action", GA/CONF.157/23, 12 July 1993 available at: [http://www.unhcr.ch/huridocda/huridoca.nsf/\(symbol\)/a.conf.157.23.en](http://www.unhcr.ch/huridocda/huridoca.nsf/(symbol)/a.conf.157.23.en).

## ۲. تعریف دموکراسی

### ۲.۱. تعریف دموکراسی و مشکلات آن

برای تعریف دموکراسی از تعیین قلمرو آن شروع می‌کنیم؛ یعنی قلمرو تصمیم‌گیری در مورد مقررات و سیاست‌های الزام‌آور جمعی برای گروه‌ها، از خانواده و گروه دوستان گرفته تا انجمن‌های بزرگ‌تر. این قلمرو تصمیمات الزام‌آور جمعی در وسیع‌ترین مفهوم، همان قلمرو سیاسی است و باید آن را از قلمرو تصمیمات فردی و انتخاب‌های شخصی که برای دیگران الزام‌آور نیستند، تفکیک کرد. ممکن است جامعه‌ای را که در آن حداکثر آزادی برای انتخاب فردی وجود دارد، جامعه‌ای آزاد توصیف کرد، اما چنین جامعه‌ای لزوماً دموکراتیک نیست؛ چراکه دموکراتیک بودن به چگونگی اتخاذ تصمیمات جمعی ارتباط دارد. پس اگر دموکراسی به قلمرو سیاسی و تصمیم‌گیری برای یک اجتماع یا انجمن تعلق داشته باشد، پس نظام تصمیم‌گیری جمعی را تا آنجا می‌توان دموکراتیک دانست که تحت نظارت همه اعضای اجتماع باشد و همه افراد تحت حاکمیتش برابر تلقی شوند. پس نظارت همگانی و برابری سیاسی اصول اصلی دموکراسی هستند.<sup>۱</sup> این اصول به کامل‌ترین وجه در انجمن‌ها و گروه‌های دموکرات محقق می‌شوند؛ چرا که هر کسی از حق برابر رأی و اظهار نظر سیاسی برخوردار است. در جوامع بزرگ‌تر که اعضایش به دلیل محدودیت‌های زمانی و فضایی تصمیم گرفته‌اند تصمیمات را به نمایندگان منتخب واگذار کنند، دموکراسی هنگامی تحقق می‌یابد که انتخاب‌کنندگان بتوانند نظارت خود را نه فقط بر خود فرایند تصمیم‌گیری، بلکه بر تصمیم‌گیرندگان نیز اعمال کنند. فرض اساسی این ایده کرامت برابر انسان‌ها و ارزش محوری آن است. نظارت مورد نظر دموکراسی به گونه‌ای جمعی درک می‌شود و نه فردی، و به معنی شرکت در تعیین مقررات و سیاست‌هایی است که برای جمع تدوین می‌شود؛ جمعی که آن فرد عضوی از آن است. تصمیمات جمعی نیازمند سازش و مصالحه و سازگاری متقابل‌اند، نه ابراز اراده فردی. استقلال فردی در تصمیم‌گیری‌های جمعی تا آنجا به رسمیت شناخته می‌شود که به نظر هر کسی احترام گذارده و به عقاید همه افراد در فرایند تصمیم‌گیری اهمیت داده شود. همین اندازه که به همه

1. Duncan, Graeme and S. Lukes Steven (1963), "The New Democracy", *Political studies*, Volume 11, Issue 2, p 156.

شرکت‌کنندگان به منزله عوامل تعیین‌کننده سرنوشت خود در فرایند تصمیم‌گیری جمعی احترام گذارده شد، دو پیامد مفید به دنبال می‌آید: یکی اینکه در این شیوه، نسبت به دیگر شیوه‌های تصمیم‌گیری، احتمال بیشتری وجود دارد که نتایج کار منافع شرکت‌کنندگان را برآورده سازد و «خیر عمومی» را تحقق بخشد؛ دیگر اینکه احتمال اینکه افراد شرکت‌کننده، مختارانه از فرمان‌ها و تکالیف آن پیروی کنند، نیز زیادتر است؛ زیرا افراد فرصت آن را داشته‌اند که آرای خود را مطرح و آنها را در فرایند تصمیم‌گیری منظور کنند.<sup>۱</sup>

## ۲.۲. دموکراسی و اقلیت‌ها

نظارت همگانی و برابری سیاسی به عنوان اصول مبنایی دموکراسی، برگرفته از شأن برابر انسانی است. لذا چنین موضعی منجر به احترام به فرهنگ‌های دیگر شده، باعث می‌گردد که ما برای افراد متعلق به آن فرهنگ‌ها شأن برابر قائل شویم و این به منزله پذیرش توانایی آنها در تعیین سرنوشت خود و برخورداری مشروعشان از حق اظهار نظر برابر در مورد امور جمعی‌شان است. ما امروزه نسبت به فرض ساده‌انگارانۀ عصر روشنگری که «برابری دال بر یکسانی» است، بسیار پیشرفت کرده‌ایم. در واقع، حق تعیین سرنوشت برای افراد متعلق به اقلیت‌ها و فرهنگ‌های مختلف، دقیقاً نوعی توانایی متفاوت بودن فردی و جمعی است و مستلزم این است که دیگران به چنین تفاوت‌هایی احترام بگذارند.<sup>۲</sup> با وجود اصل احترام برابر افراد، دیگر هیچ دلیلی به جز ملاحظات قدرت نمی‌تواند باعث اعمال محرومیت و تبعیض بر مبنای تفاوت فرهنگی باشد. هر چه جوامع از لحاظ فرهنگی کثرت‌گراتر می‌شوند، خود ملت باید به طور فزاینده‌ای برای تضمین اصول دموکراسی، به ویژه برابری شهروندی، به جای معیارهای انحصاری بر معیارهای فراگیر داخلی بپردازند. به لحاظ تاریخی، معیارهای «دولت شدن» نظیر هویت ملی مشترک، وفاداری به رژیم و اعتماد و پذیرش متقابل توانسته‌اند از طریق سیاسی شدن نشان‌های انحصاری اجتماعی، نظیر نشان‌های گروه‌های نژادی، زبان، لهجه، دین یا فرقه توسعه یابند. لیکن امروزه این معیارها باید جای خود را به معیارهای مدنی فراگیرتری نظیر میهن پرستی،

۱. بیتام، دیوید، *دموکراسی و حقوق بشر*، ترجمه: محمد تقی دلفروز، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۳، صص ۲۲-۲۳.

2. Diamond and. Pllatner, (1995), *Nationalism, Ethnic Conflict and Democracy* (Baltimore: John Hopkins University Press) p 345.



نهادهای سیاسی مشترک و نمادهای ملی، تاریخ‌های مشترک و ارزش‌های شهروندی مورد قبول بدهند.<sup>۱</sup> اگرچه فرایند دولت شدن مدنی فرایندی آهسته و دشوار است و در مقایسه با دولت‌های قومیت‌محور، وفاداری احساسی شدیدی ایجاد نمی‌کند، این امر به هیچ وجه، ضرورت آن را کاهش نمی‌دهد؛ زیرا ما در جهانی زندگی می‌کنیم که مملو از تفاوت‌های فزاینده درون مردمی است. پس دموکراسی کاملاً با تنوع و تفاوت سازگاری دارد و اصلی که ما را به تفاوت فرهنگی سوق می‌دهد (احترام برابر به اشخاص و توانایی‌شان برای تعیین خلاقانه سرنوشت خود)، همان اصلی است که دموکراسی را به مثابه ارزش همگانی و جهان‌شمول بنا می‌کند.

### ۳. دموکراسی و تعیین سرنوشت سیاسی

اکنون بر این باوریم که دموکراسی و حقوق بشر به شدت به یکدیگر مرتبط‌اند. لذا حق همه شهروندان در اظهارنظر درباره موضوعات همگانی و اعمال نظارت بر حکومت بر مبنای برابری با دیگر افراد، جزء ذات دموکراسی است. در نتیجه ارتباط میان دموکراسی و حقوق مدنی و سیاسی، نه یک ارتباط عارضی، بلکه یک ارتباط ذاتی، و حقوق مدنی و سیاسی از اجزای ضروری دموکراسی است. بدون آزادی بیان، آزادی انجمن، آزادی جنبش، آزادی اندیشه و... مردم نمی‌توانند در تصمیم‌گیری‌های جمعی و موضوعات سیاست‌گذاری اظهار نظر کنند. این آزادی‌ها نیز به نوبه خود در قالب حقوق مدنی افراد، از جمله حق آزادی افراد، امنیت شخصی و دادخواهی حقوقی، تضمین و تقویت می‌شوند.<sup>۲</sup> از آنجا که حقوق مدنی و سیاسی جزء ذات دموکراسی است، امکان پیشرفت مؤثرتر فرایند دموکراتیک شدن نه از طریق مبارزه برای خود دموکراسی، بلکه از راه مبارزه برای حقوق اساسی بشر به وجود می‌آید.<sup>۳</sup> بر این اساس، شناسایی و اعمال حقوق سیاسی و مدنی در راستای تعیین سرنوشت منتج به شکل‌گیری نهادهای نمایندگی از مردم و

1. Beetham, David and Kevin Boyle, (2009), *Introducing Democracy: 80 Questions and Answers*, UNesco Publishing, p 78.

2. A. D. Smith (1991) "Citizenship and Nationhood in France and Germany", Cambridge, Mass: Harvard University press, and National Identity London: Penguin, 1991, pp 8-15.

3. F. Panizza, (1995) " Human Rights in the Processes of Transition and Consolidation of Democracy ", in latin American, in Beetham , *Politics and Human Rights*, p 171.

حکومت پاسخگو می‌گردد و ضرورت نمایندگی مردم، رعایت نظارت همگانی و برابری همه شهروندان است که این ضرورت در حکومت دموکرات به خوبی تأمین می‌گردد.

#### ۴. دموکراسی و تعیین سرنوشت اقتصادی و اجتماعی

زمانی که جامعه بین‌المللی، پیشبرد حقوق بشر را هدف خود و چشم‌انداز سیاسی دولت‌ها قرار داد، منظور حق آزادی بیان، حق انجمن، حق دادخواهی و حق حفاظت از این حقوق در مقابل تجاوزات دولت بود، نه حق دستیابی به وسایل زندگی یا مراقبت‌های اولیه بهداشتی. همچنین، زمانی که از سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشری بحث می‌شود، فعالیت سازمان‌هایی نظیر عفو بین‌الملل یا انجمن آزادی‌های مدنی به ذهن خطور می‌کند. به همین صورت، پارادایم ما در مورد حق تعیین سرنوشت و نقض حقوق بشر، شکنجه و یا قتل عام به دست دولت است، نه مرگ کودکان به خاطر سوء‌تغذیه یا دیگر امراض قابل پیشگیری.<sup>۱</sup>

این دیدگاه در بیانیه کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سازمان ملل متحد در کنفرانس وین در سال ۱۹۹۳ مورد اشاره قرار گرفته است:

واقعیت تکان‌دهنده این است که کل جامعه بین‌المللی همچنان در مقابل نقض حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی تساهل به خرج می‌دهد. در حالی که اگر این نقض‌ها در مورد حقوق مدنی و سیاسی صورت بگیرد، فریاد نفرت و انزجار برمی‌خیزد و به درخواستی هماهنگ برای اقدامات جبرانی فوری منجر می‌شود. در عمل، به رغم همه شعارها، همچنان نقض حقوق مدنی و سیاسی بسیار جدی‌تر و تحمل‌ناپذیرتر از سلب مسقیم و گسترده حقوق اقتصادی، اجتماعی تلقی می‌شود.<sup>۲</sup>

از زمان صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸ تاکنون، حقوق اقتصادی و اجتماعی در معرض انتقادات دائمی قرار داشته است. استدلال می‌شود که حقوق اقتصادی، اجتماعی در واقع حقوق نیست، بلکه مجموعه‌ای از آرمان‌ها و اهداف است. استدلال می‌شود فهرست موسوم به حقوق مذکور در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باید چندین شرط داشته باشد که به واقع حقوق محسوب شود: باید بنیادی و جهانی باشد، به شکلی

1. Beetham, David, (1999), *Democracy and Human Rights*, Cambridge: Polity, p 140.

2 UN Doc. E/C. 12/1992/2, p.83.

درست تعریف پذیر باشد، کسی که حفظ و اجرای آنها را بر عهده دارد، به وضوح مشخص باشد و نهاد مسئول باید توانایی اجرای تعهداتش را داشته باشد. لذا منتقدان استدلال می‌کنند که حقوق مندرج در میثاق بالا این شرایط را ندارد<sup>۱</sup> و رویه سازمان ملل متحد، از جمله وجود دو میثاق جداگانه برای حقوق بشر؛ رویه نظارت ضعیف‌تر در مورد حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و همچنین بیان متفاوت این میثاق مبنی بر اینکه دولت‌ها باید در راستای تحقق روزافزون این حقوق بر اساس منابع در دسترس گام‌هایی بردارند و توزیع مسئولیت برنامه حقوق اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی بین نهادهای تخصصی مختلف فائو، یونسف، یونسکو و برنامه توسعه ملل متحد بازتاب دیدگاه متفاوت نسبت به این دسته از حقوق است.

اگرچه حقوق اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آرمانی است و مانند حقوق مدنی و سیاسی جنبه بنیادی و جهانی ندارد، خیلی دور نخواهد بود زمانی که این حقوق ویژگی بنیادین و جهانی پیدا کند. کما اینکه هم اکنون ما در نسل‌های مختلف حقوق بشر شاهد بنیادی شدن تدریجی این حقوق در برهه‌های مختلف زمان براساس نیازمندی‌های اساسی افراد انسانی هستیم. لذا پویایی تعریف دموکراسی ناشی از تغییرات تدریجی دسته بندی‌های حقوق اساسی بشر در چرخه زمان است که این خود گویای وجود رابطه اساسی، مثبت و تکمیلی میان دموکراسی و حقوق بشر است.<sup>۲</sup>

اساسی‌ترین شرط اعمال حق تعیین سرنوشت سیاسی این است که بتوانیم زنده بمانیم و زنده ماندن مستلزم امنیت جانی و دسترسی به ضروریات زندگی است؛ یعنی دسترسی به مسکن، آب سالم، ابزار معاش و مراقبت‌های بهداشتی اساسی. ما نمی‌توانیم بدون ابزار فوق زندگی انسانی در پیش بگیریم و از حقوق و آزادی‌هایی که ویژگی چنین زندگی‌ای اند، بهره‌برداری کنیم. لذا تعیین سرنوشت سیاسی و مدنی بدون برخورداری از حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و پیگیری آزادانه آنها عملاً امکان‌پذیر نخواهد بود. در نتیجه تأمین حقوق اقتصادی و اجتماعی برای تشکیل و استمرار حکومتی دموکرات لازم و ضروری است؛ چراکه موجب تأمین حداقلی از برابری در

1. Beetham, David, (1999), *Democracy and Human Rights*, Cambridge: Polity, pp 185-

2. Landman, todd, (2018), " Democracy and Human Rights: Concepts, Measures, and Relationships", *press University Nottingham, politics and Governance*, Volume 6, Issue 1.p 54.

دسترسی سیاسی برای همه افراد یک جامعه می‌گردد. فقدان ضروریات اقتصادی و اجتماعی از جمله فرصت‌های شغلی، بهره‌مندی از آموزش و پرورش و غیره، هم‌فی‌نفسه به موقعیت شهروندی افرادی که از این حقوق محروم‌اند، آسیب می‌رساند و هم از طریق کاهش توانایی آنها برای شرکت در زندگانی مدنی و همگانی، همچون دیگر افراد جامعه.

### ۵. دموکراسی و حق تعیین سرنوشت فرهنگی

در رابطه میان حق تعیین سرنوشت فرهنگی و دموکراسی ما با دو گروه حقوق فرهنگی مواجهیم: گروه اول که در میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ذکر شده‌اند؛ یعنی آموزش (مواد ۱۳ و ۱۴) و بهره‌گیری از دانش علمی (ماده ۱۵) که جزء حقوق ضروری برای رسیدن به رشد و شکوفایی به شمار می‌روند.<sup>۱</sup> دسترسی به این دسته حقوق لازمه تحقق برابری شهروندی برای نظارت همگانی است که در قلب دموکراسی جای دارد. دومین گروه از حقوق فرهنگی، حق گروه‌ها و اقلیت‌ها برای سلوک بر طبق فرهنگ خودشان و باز تولید آن است. این حق در میثاق حقوق سیاسی و مدنی (ماده ۲۷) به منزله یکی از حقوق اساسی اقلیت‌ها آمده است: در کشورهایی که اقلیت‌های نژادی، مذهبی یا زبانی وجود دارند، اشخاص متعلق به اقلیت‌های مزبور نمی‌توان از این حق محروم کرد که مجتمعاً با سایر افراد گروه خودشان از فرهنگ خاص خود متمتع گردند و به دین خود متدین بوده و بر طبق آن عمل کنند یا به زبان خود تکلم نمایند.

اعلامیه اختصاصی ملل متحد در مورد حقوق اقلیت‌ها در سال ۱۹۹۲ نیز به این حق به صراحت اشاره نموده است (ماده ۲).

گروه دوم از حقوق فرهنگی مربوط به گروه‌ها یا جوامع فرهنگی و افراد عضو آنهاست و به خاص و متمایز بودن فرهنگ این جوامع اذعان می‌کند. فرهنگ مربوط به اقلیت‌ها و ارزش آنها برای اعضایشان دقیقاً در این امر نهفته است که شکل زندگی آنها را از دیگران متمایز می‌نماید. برخی استدلال کرده‌اند که پذیرش «تفاوت و تمایز» در تعارض با پیش‌فرض‌های جهان‌شمول و عام‌گرایانه در مورد نیازها و توانایی‌های بشر و در تعارض با اصل برابری انسانی که برای حقوق

1. Brownlie, Ian & Goodwin, (2010), *Basic Document on Human Rights*, Oxford University Press.p 118.

بشر ضروری است، قرار دارد. براساس پیش‌فرض‌هایی که اساس حق خاص بودن یا تفاوت فرهنگی است، نیاز به هویت متمایز که از سوی دیگران پذیرفته شده و مورد احترام است، نوعی نیاز بشری عام و جهان‌شمول است و این نیاز باید به منزله‌ی نیاز عام انسانی به رسمیت شناخته شود و برای اقلیت‌هایی که فرهنگشان در برابر زوال و سرکوب از جانب اکثریت است، مورد محافظت قرار گیرد. بنابراین اگر اصول برابری و تفاوت را به مثابه حقی برابر برای توسعه و ابراز هویت و شیوه‌ی زندگی متمایز در کنار دیگران قلمداد کنیم، این اصول نه تنها متعارض نیستند، بلکه مکمل هم محسوب می‌گردند.<sup>۱</sup>

دفاع از تکثر فرهنگی در عین التزام به جهان‌شمولی و برابری حقوق بشر ایده‌ای است که در اعلامیه‌ی جهانی تنوع فرهنگی مصوب سال ۲۰۰۱ یونسکو بر آن تأکید شده است.<sup>۲</sup> ماده ۱ این اعلامیه ضمن اشاره به این واقعیت که فرهنگ در پهنه‌ی زمان و مکان نمودهای متنوعی داشته است و دارد، بر تکثر جوامع انسانی به عنوان منشأ و ریشه‌ی تکثر و تنوع فرهنگی تأکید کرده است. نکته‌ی قابل تأمل در این ماده، تأکید بر این است که فرهنگ‌ها میراث مشترک بشریت‌اند.<sup>۳</sup> با این همه، تدوین‌کنندگان اعلامیه به خوبی بر این امر واقف بوده‌اند که مسئله‌ی تنوع و تکثر فرهنگی ممکن است دستاویزی برای نقض نظام‌مند حقوق بشر قرار گیرد. از همین رو، اولین بخش این اعلامیه به مسئله‌ی تنوع فرهنگی و حقوق بشر پرداخته است. به تصریح ماده ۴، هیچ‌کس نمی‌تواند تنوع فرهنگی را دلیلی بر نقض یا محدود کردن حقوق بشر مورد استناد قرار دهد. اگرچه در بسیاری از موقعیت‌ها، این دو یعنی برخورداری از حقوق عام و عضویت در فرهنگی خاص، کاملاً با هم سازگار و حتی بر هم منطبق‌اند، در برخی وضعیت‌ها تقاضای برخورداری از حقوق عام و جهانی از یک سو و عضویت در فرهنگی خاص از سوی دیگر، در جهات معکوس حرکت می‌کنند. چنین ملاحظاتی اساس حمایت از مردم بومی، زبان‌های اقلیت‌ها، اعمال مذهبی و ... را تشکیل می‌دهند. لیکن باید محدودیت‌های چنین استدلال‌هایی را نیز از نظرگاه حقوق بشر روشن کنیم. اگر دلیل حمایت از جوامع فرهنگی ناشی از ارزشی باشد که این جوامع برای افراد عضو دارند، پس باید بر اساس منافع افراد، محدودیت‌هایی را نیز بر بعضی اقدامات و رسوم

۱. بیتام، دیوید، پیشین، ص ۱۷۷.

۲. UNESCO Universal Declaration on Cultural Diversity (2001).

۳. Common heritage of humanity.

فرهنگی خاص اعمال کرد. اگر دولت‌ها نباید در مورد سعادت جوامع فرهنگی درون مرزهایشان بی‌طرف بوده، در راستای حق تعیین سرنوشتشان با آنها همکاری و همراهی داشته باشند، در برابر اقداماتی که قواعد حقوق بشر را نقض می‌نمایند، نیز نباید بی‌طرف باشند؛ اقداماتی نظیر منع افراد از ترک جامعه فرهنگی‌شان، تبعیض نسبت به زنان و تلاش برای سلب حقوق اعضای جوامع دیگر با ادعای برتری نسبت به آنان و غیره. حمایت از حقوق فرهنگی متمایز در چهارچوب حقوق بشر، نمی‌تواند از قواعد و معیارهای وسیع‌تر این چارچوب جدا شود. صرف تضمین قانونی حقوق اقلیت‌ها و شناسایی خودمختاری و تعیین سرنوشت فرهنگی و احترام به آنها کافی نیست. آنها باید از کلیه حقوق عام مدنی و سیاسی نیز برخوردار باشند؛ لذا باید سهم تضمین شده‌ای در مناصب دولتی و قدرت سیاسی به آنها داده شود. آنها بدون برخورداری اقلیت‌ها از یک سهم کافی در قدرت سیاسی، چگونه می‌توانند مطمئن باشند که از حقوق فرهنگی‌شان حمایت خواهد شد، به نیازهای مادی و شرایط متفاوتشان توجه خواهد شد و جامعه اکثریت حقوقشان را به رسمیت خواهد شناخت؟<sup>۱</sup> در کشورهای که اقلیت‌هایشان متمرکزند، می‌توان خودمختاری منطقه‌ای را به کار گرفت. همچنین ملزم ساختن اکثریت‌های انتخاباتی به اعطای سهمیه‌های تضمین شده به اقلیت‌ها و همچنین اجرای برنامه‌های تبعیض مثبت برای اشتغال در انواع مشاغل حکومت از جمله راهکارهایی است که منجر به تقسیم قدرت به نسبت اکثریت به اقلیت از جمله قدرت سرزمینی، انتخاباتی، تقنینی یا اجرایی می‌شوند و جایگاه مناسب اقلیت‌ها را در نظام سیاسی تضمین می‌کنند.<sup>۲</sup> بیتام در بیان انگیزه گروه‌های اکثریت برای پذیرش چنین اقدامات محدود کننده‌ای بر برتریشان بر اساس خصیصه اکثریت، اظهار داشته است که پیامدهای عدم توجه به خواست اقلیت‌ها، نظیر ظهور جنبش‌های جدایی طلب که امروزه جزء مسائل اساسی جامعه بین‌المللی است، تروریسم شهری و جنگ داخلی گریبانگیر اکثریت خواهد شد. سلب حقوق فرهنگی می‌تواند تجاوز به حقوق مدنی و سیاسی اساسی را اول برای خود اقلیت‌ها و سپس برای اکثریت و در نهایت عدم امنیت جهانی را در پی داشته باشد.

۱. بیتام، دیوید، پیشین، ص ۱۷۶.

2. Lijphal, A. (1977) " Democracy in Plural Societies: A comparative Experience", New Haven: Yale University Press.p 234.

## نتیجه‌گیری

حق برابر شهروندان برای شرکت در تصمیم‌گیری‌های جمعی مبتنی بر حقوق و آزادی‌های سیاسی، جلوه کامل حق تعیین سرنوشت سیاسی است. نسبت میان دموکراسی و تعیین سرنوشت سیاسی، نه یک ارتباط عارضی که یک ارتباط ذاتی است؛ چراکه حقوق سیاسی و مدنی از اجزای ضروری دموکراسی است. بدون آزادی بیان، آزادی جنبش، آزادی اندیشه و دیگر آزادی‌های سیاسی، مردم نمی‌توانند در تصمیم‌گیری‌های جمعی و موضوعات مربوط به سیاست‌گذاری اظهار نظر کنند. این آزادی‌ها نیز به نوبه خود در قالب حقوق مدنی افراد، از جمله حق آزادی افراد، امنیت شخصی و دادخواهی حقوقی، تضمین و تقویت می‌شوند و در نتیجه زمینه اعمال نظارت همگانی در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های جمعی را فراهم می‌کنند. نسبت میان دموکراسی و تعیین سرنوشت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به مانند تعیین سرنوشت سیاسی، ذاتی و لاینفک نیست. مجموعه حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به دلیل نقش‌آفرینی در فعلیت یافتن سرنوشت سیاسی مورد حمایت دموکراسی قرار گرفته‌اند. فقدان گسترده چنین حقوقی، برابری سیاسی و پایداری بلندمدت نهادهای دموکراتیک را به مخاطره می‌اندازد؛ همان‌طور که شاهد بروز اعتراضات وسیع و جنبش‌های اجتماعی علیه نابرابری و کاهش حقوق اقتصادی و اجتماعی حتی در کشورهای دارای سطحی بالایی از دموکراسی هستیم. لذا پیشرفت به سمت افق‌های بالاتری از نظارت همگانی و برابری سیاسی با میزان توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رابطه مستقیم دارد. در خصوص تعیین سرنوشت گروه‌ها و جوامع فرهنگی، می‌توان چنین اظهار داشت که افراد این‌گونه جوامع در رابطه با دموکراسی مانند سایر شهروندان، حاملان یکسان و تمایزناپذیر حقوق سیاسی، مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تلقی می‌شوند، نه اعضای جوامع فرهنگی که باید از حقوق متمایز فرهنگی برخوردار باشند. توده‌ها و اقلیت‌ها نه به عنوان حاملان هویت، بلکه به مثابه دیگر افراد جامعه، رقابت‌کنندگانی برای کسب حمایت‌اند. لذا دموکراسی در عصر معاصر صرفاً نه به عنوان دموکراسی سیاسی، بلکه به عنوان دموکراسی اجتماعی و اقتصادی و دموکراسی کثرت‌گرا به‌شمار می‌آید که این خود این نتیجه را به همراه دارد که دموکراسی جلوه کامل حق تعیین سرنوشت مردم به مفهوم کنونی در حقوق بین‌الملل است و حق بر دموکراسی نتیجه خود به خودی و ذاتی این نسبت و رابطه است.

## فهرست منابع

## الف) منابع فارسی

## کتاب

۱. بیتام، دیوید، *دموکراسی و حقوق بشر*، ترجمه: محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۳.
۲. بیتام، دیوید و کوین بویل، *دموکراسی چیست*، ترجمه: شهرام نقش تبریزی، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۵.
۳. زمانی، سیدقاسم، *جامعه بین‌المللی و حقوق بین‌الملل در قرن بیست و یکم*، مجموعه مقالات اهدایی به استاد دکتر محمد رضا ضیایی بیگدلی، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، چاپ اول، ۱۳۹۲.
۴. عزیززی، ستار، *حمایت از اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل*، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، چاپ دوم، ۱۳۹۴.
۵. کاسسه، آنتونیو، *حقوق بین‌الملل عمومی*، ترجمه: حسین طراز کوهی، تهران: انتشارات میزان، چاپ سوم، ۱۳۹۱.
۶. مهرپور، حسین، *نظام بین‌المللی حقوق بشر*، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ چهارم، ۱۳۹۰.

## مقاله

۶. عزیززی، ستار، *استقلال کوزوو: بررسی مشروعیت جدایی یک‌جانبه در حقوق بین‌الملل*، مجله حقوقی، نشریه مرکز حقوقی بین‌المللی معاونت حقوق و امور مجلس ریاست جمهوری، ۱۳۸۷، شماره ۳۸.
۷. لسانی، حسام‌الدین، *جایگاه اقلیت‌ها در حقوق بین‌المللی بشر*، اندیشه‌های حقوقی، ۱۳۸۲، شماره ۳.



۸. خلف رضایی، حسین، ولی الله حیدرنژاد و حمید ناصری منشاوی، بررسی تطبیقی نسبت حق تعیین سرنوشت و حقوق اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل و نظام جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۷، ۱۳۹۶، شماره ۳.
۹. اسلامی، رضا و کتایون بشکار دانا، حق بر دموکراسی در حقوق بین‌الملل معاصر، مجله حقوقی بین‌المللی، سال بیست و نهم، ۱۳۹۱، شماره ۹۷.
۱۰. امیدی، علی، گسترش مفهومی حق تعیین سرنوشت: از استقلال ملل تحت سلطه تا حق دموکراسی برای همه، فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، ۱۳۸۷، شماره ۲.

#### ب) منابع انگلیسی

##### Books

11. Roth. B. R. ,(2000), (b), *Evaluating Democratic Progress in Democratic Governance and International Law*, Cambridge: Cambridge University Press.
12. Buergenthal, Thomas, (1995), *International Human Rights in a Nutshell*, Second Edition West Publishing.
- 13..Diamond and. Pllatner, (1995), *Nationalism, Ethnic Conflict and Democracy* (Baltimore: John Hopkins University Press).
- 14 . Beetham, David, (1999), *Democracy and Human Rights*, Cambridge: Polity.
15. . Beetham, David and Kevin Boyle, (2009), *Introducing Democracy: 80 Questions and Answers*, UNesco Publishing.
16. Brownlie, Ian & Goodwin, (2010), *Basic Document on Human Rights*, Oxford University Press.
- 17.Wallace, Rebecca M.M, (2002), *International Law*, Published by Sweet & Maxwell limited , 100 Avenue Road, Swiss Cottage London NW3 3PF.
- 18 .Wallace, Rebecca M.M, (2005), *International Human Rights*, Published by Sweet & Maxwell limited.
19. E. Chadwick, (1996), *Self – determination Terrorism and the International Humanitarian Law of Armed Conflict* , Martinus Nijhoff publisher.

20. R. Higgins, (1994), *Problems and Process: International Law and How We Use It*, Oxford: Clarendon Press.

#### Articles

21. Shelton, Dinah: " Self – Determination in Regional human right law: Kosovo Cameroon" ,*The American Journal of International law*, Vol. 10.
22. Capotori, Francese, ( 1985), " Minorities ", in *Rudolf Bemhard:ed Encyclopedia of Public International Law*, vol.8.
23. Duncan, Graeme and S. Lukes Steven (1963), "The New Democracy ", *Political studies*, Volume 11, Issue 2.
24. Landman, todd, (2018)," Democracy and Human Rights: Concepts, Measures, and Relationships", *press University Nottingham, politics and Governance*, Volume 6, Issue 1.
25. Lijphal. A. (1977) " Democracy in Plural Societies: A comparative Experience", New Haven: Yale University Press.
26. F. Panizza, (1995) " Human Rights in the Processes of Transition and Consolidation of Democracy ", in latin American, in Beetham , *Politics and Human Rights*.
27. A. D. Smith (1991) "Citizenship and Nationhood in France and Germany", Cambridge, Mass: Harvard University press, and National Identity London: Penguin, 1991.

#### Documents

28. International Covenant on Economic, Social and Cultural Rights. & International Covenant on Civil and political Rights (1966).
29. Universal Declaration of Human Rights (1948).
30. International Covenant on Civil and Political Rights (1966).
31. " Vienna Declaration and Program of Action", GA/CONF.157/23,12 July 1993.
32. UNESCO Universal Declaration on Cultural Diversity (2001).
33. Sudan Human Rights Organization v. Sudan and Center on Housing Rights and Evictions v Sudan.
34. United Nation General Assembly Resolution, no. 2625, 24 October 1970.